

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

از: نادر نظری

۸ نومبر ۲۰۱۰

یک بحث کوتاه در باره نقش اجتماعی آخند ها از نظر اقتصادی

نقش آخند ها در جامعه

قبل از اینکه به نقش اجتماعی آخند ها بپردازم، ابتداء به تعریف و اهمیت کار به صورت مختصر درنگ میکنم. از نظر تعریف اقتصاد، کار به فعالیت آگاهانه انسان گفته می شود که در امر تولید و توزیع ارزش مصرف و کالا صورت بگیرد. مثلاً کسی که سنگی برای آبادی خانه می شکند، کار محسوب میگردد. همین سنگ تا زمانی که صرفاً برای خانه ساختن فرد به کار می رود، کالا گفته نمی شود، این سنگ زمانی به کالا تبدیل میگردد که سنگ شکن آن را خارج از مایحتاج خودش استفاده کند. مثلاً سنگ را برای فروش به بازار عرضه کند. لذا سنگ های شکسته شده این فرد تا زمانی که به بازار عرضه نشده و به مصرف خودش برسد، ارزش مصرف نامیده می شود. اما زمانی که برای فروش عرضه شد، کالا گفته می شود. بناءً کار به فعالیتی گفته می شود که هم ارزش مصرف دارد و هم ارزش کالا.

ازین مقدمه به این نتیجه میرسیم که کار به هر فعالیت انسان گفته نمی شود. مثلاً وقتی انسان کتاب می خواند، یا اینکه به فعالیت جسمی مثل دویدن و اسپ دوانی مشغول می شود، در عین حالیکه انرژی به مصرف می رساند، اما کار گفته نمی شود. همان قسمی که گفته شد، کار به فعالیت آگاهانه انسان گفته می شود که در امر تولید و توزیع ارزش مصرف و کالا صورت بگیرد.

حال که تعریف کار تا حدی روشن شد، ببینیم کار چه به درد انسان می خورد؟

یکی از علت های بسیار مهمی که انسان توانست نسلش را از میان ۵۰ میلیون نوع موجود عظیم الجسه حفظ کند، «کار» است. یعنی انسان با کارش توانست هم خودش را نجات دهد و هم طبیعت را به خدمت بگیرد. به بیان بسیار ساده، اگر کار انسان نمی بود، انسان فعلی نه دارای زبان بود، نه دارای دست و نه دارای عقل و شعور. انسانها زبان را بناء به ضرورت های کار آموختند. انسانها شعورش را با کار تقویت دادند، انسانها فلسفه، هنر، ادبیات، موسیقی و غیره را از نعمت کار آموختند.

یگانه چیزیکه انسان را از جهان حیوانیت نجات داده و وارد مناسبات اجتماعی کرده است؛ کار می باشد. کار است که سازنده رشد و ترقی انسان است. بزرگترین تمدن ها و فرهنگ ها از کار به وجود آمده و با کار رشد و توسعه می نماید. بزرگترین سرمایه های مادی و معنوی ثمره کار است. کار است که رفاه، آسایش و تمدن به وجود می آورد. ممکن است با وارد شدن در بحث کار، برای خوانندگان چنین سؤالی مطرح شود که؛ خوب، فایده کار را همه میدانند و نیازی به این فلسفه بافی نیست! بلی چنین است. من هم میگویم که انسانها ثمره کار را دیده اند. برای همین امر به یک مثال ساده مردم بر میخوریم که میگویند، «کار جوهر مرد است». اگر بخواهیم این فرمول را صرفاً مردانه تعریف نکنیم، بهتر است بگوئیم «کار جوهر انسان است».

یعنی انسانهایی که در کار سهم نمیگیرند، انسانهای بی جوهری هستند! باز هم به بیان ساده تر، انسانهایی که در مناسبات تولیدی سهم ندارند، از نظر اجتماعی انسانهای مرده ای هستند! حال که کار اینقدر از اهمیت اساسی برخوردار است، ببینیم چه قشر و طبقه ای در کار سهم نمیگیرند.

البته تمامی طبقات اجتماعی در کار و تولید سهم نمیگیرند، مگر در تولید نقش دارند. مثلاً سرمایه دار در مناسبات تولیدی نقش مهمی به عهده دارد. فئودال هم چنین است. آنها در عین حالیکه خود شان مشغول کار نیستند، اما اهرم مناسبات تولیدی را در دست دارند. محصلان و دانشجویان اگر مشغول فراگیری تحصیل هستند، به نوعی خود شان را در حیطه های مهارت ها و اشتغال به کار آماده میکنند. مثلاً اگر دانشجویی برای به دست آوردن مدرک تحصیلی و فراگیری دانش است، هدفش در نهایت ارایه کار است. یعنی تحصیل برای کار، کسب دانش و آگاهی در عرصه های مهم کاری.

اگر به اقشار و طبقات مختلف جامعه نگاه کنیم، هر قشر و طبقه ای بالاخره به نوعی با تولید و کار مشغولند و از طریق آنها مشغول اعاشه و اباته خود و فامیلهای شان هستند. کارگر، دهقان، نجار، گلکار، تجار، دکاندار، کارخانه دار، ماموران ملکی و دولتی، معلمان، نقاشان، تکی رانان، دیوران وسایل ترانسپورتی و حرفه داران و غیره و غیره همه مشغول کار هستند. ارگانهایی مثل پولیس، داد گاه ها، ارتش و زندان و غیره گرچه در امر تولید یا مناسبات توزیع کالائی سهم نیستند، اما بناء به نیاز های امنیتی سرمایه و ثروت، اشتغال آنها در آن جایگاه کار محسوب می شود.

ممکن است کسانی به صورت مقطعی و موقتی بیکار هم باشند، ولی این بیکاری برایش هدفی نیست. هر بیکاری نمیخواهد با شانه خالی کردن از کار خودش را سر بار خانواده و جامعه کند.

در زمانهای قدیم کسانی که توانائی کار را نداشتند، به خدمت دولت در می آمدند و با لطفه گوئی و شعر و مداحی گری به «دربار» شاهان و خلفاء روز گار می گذراندند.

در عصر کنونی که این شغل نیز از چلش افتاده است و جامعه چنین اشتغالی را به چشم پسیف می بیند، کمتر کسی حاضر است به چنین شغلی تن در دهد.

رویهمرفته در جامعه ما به غیر از دو قشر، هیچ قشر، طبقه و شخصی را نمیتوان یافت که بی کاری و تفاله خوری، به هدفی برای شان تبدیل گردد. این دو قشر یگانه قشر تفاله خور و سربار جامعه محسوب میگردد. قشر «آخند» ها و قشر «متکدیان»، یا «گداگران».

گداگری به دلیل اینکه در جامعه هیچ جای پائی ندارد و همیشه مورد تحقیر و اهانت مردم قرار میگیرد، در صورت مهیا شدن زمینه اشتغال برای آنها، امکان باز گشت آنها به شغل آبرو مندانه همیشه مساعد است، اما شغل آخند ها به دلیل اینکه از طرف آنها تبلیغ مقدسانه گردیده است، روز به روز در حال افزایش است.

اگر روحانی گری را به صدر اسلام برگردانیم، اسلام با روحانی گری به عنوان یک شغل کاملاً مخالف است، ولی این روحانیون اسلامی که خود شان را با دین تطهیر و تقدیس گردانیده اند، میخواهند برای همیشه از کار شانه خالی کنند. استدلال آنها این است که برای شناخت دین می باید یک عمر تحقیق کنند تا حقیقت دین را بیاموزند!

اگر پیامبر اسلام مثل روحانیون فعلی بی کار می بود، یقیناً مورد پذیرش جامعه آنوقت شان قرا نمیگرفت، زیرا هیچ جامعه ای از بیکاران الگو و الهام نگرفته است. ایشان هم در کار تولیدی آن وقت سهم می گرفتند و هم از پیشرفته ترین اشتغال آن زمان یعنی تجارت برخوردار بودند و هرگز تفاله خواران را نمی ستودند. همین روحانیون اگر تزویر و ریا پیشه نکنند؛ چرا از عمل حضرت علی الهام نمیگیرند که میگویند حضرت علی با کار کردن در باغ دستهایش همیشه آبله می شد؟ وقتی پیامبر اسلام و اولین امام شیعه کار کردن را می ستودند، پس چرا پیروان شان تن به تن پروری و تفاله خواری میدهند؟

آخذند ها میگویند برای شناخت دقیق دین، حتی یک عمر نیز نمیتوانند به حقیقت های دینی برسند، آیا این ادعا حقیقت دارد یا اینکه آنها برای خود شان اشتغال ایجاد کرده اند و بیکاری شان را توجیه می نمایند؟

واقعیت این است که هر انسان مذهبی میتواند دستورات دینی اش را همراه با کار کردن هم فراگیرد، بدون اینکه یک عمر مشغول این امر باشد. از نظر متشرعین دین اسلام اگر به موضوع بنگریم؛ آیا معیار یک فرد مؤمن در ایمان داشتن و یقین تعقلی او است یا در زیاد خوانی و علم داشتن او به دین؟ بدیهی است که در ایمان داشتن او به دین. پس آگاهی و شناخت از دین، مشکلتر از فارغ شدن یک رشته علمی نیست. برای مشکل ترین رشته علمی حد اکثر بیست سال ضرورت دارد. بناءً فراگیری دستور العمل های دینی به هیچ وجه بیش از بیست سال نیاز نمی باشد. اگر آخذند ها بخواهند دین و مذهب را به مریدان شان بیاموزند، میتوانند بعد از فراغت این رشته در کار و فعالیت تولیدی شرکت کنند و به تبلیغ دین شان هم بپردازند. کاری را که آخذند های قبلی میکردند.

تنها در سطح هزاره جات اگر در نظر بگیریم، تا زمانیکه ماشین تولید آخذند سازی ولایت فقیه از ایران به بیرون از مرز هایش صادر نشده بود، آخذند های محلی نقش محبوبي در میان جامعه داشتند. زیرا هم با کار و تولید سر و کار داشتند و هم با آموزش سواد برای نسل نو و تعلیم دادن مسایل مذهبی آنها. بعد از واردات آخذند از کارخانه های آخذند سازی ولایت فقیه، آخذند ها به عنوان یک قشر مفت خوار و سر بار جامعه در عرصه های مختلف اجتماعی و سیاست عرض اندام نمودند که تمام ارزش های فرهنگی و هنری را ویران کردند و همه چیز را از دید ولایت فقیه اسلامیزه نمودند.

همان آخذند های محلی با دید سنتی که داشتند هزار برابر دانش بهتری نسبت به همین پیروان ولایت فقیه داشتند. به عنوان مثال بعد از کودتای ثور و آزادی هزاره جات، آخذند های سنتی به رهبری «شیخ بهشتی» شورای اتفاق، جاعوری را نایب الحکومه (ولایت) کردند. طرح آنها این بودند که هزارجات را به شش ولایت تقسیم بندی نمایند. در صورتیکه این اقدام اجراء میگردید، دولت های بعدی مجبور میشدند تشکیلات این ولایات را رسمیت میدادند. وقتی ولایت فقیه ایران از این اقدام اطلاع یافتند پیروان شان را فرستادند تا این اقدام را خنثا نموده مجریان و طراحان آن را به قتل برسانند. از آن به بعد هزارجات شد میدان تاخت و تاز سگ جنگی های تشکیلات پیروان ولایت فقیه. قسمیکه نهضت با نصر و نصر با سپاه و جبهه متحد با هر دو جهاد میکردند و قربانیان شان را شهید مینامیدند. یکی از این فتوا دادن ها را میتوان در جنگ نهضت با حزب اسلامی و با کشته شدن «اسحق حاجی کمر» یکی از نظامیان نهضت یاد کرد. درین فتوا مردم ما خوب به یاد دارند که کی بر سر غسل دادن و ندادن مقتول فتوای شهید شدن داده بود!

در واقع آخذ نیز مثل باقی افراد جامعه اگر از درون مردم تمویل و تغذیه شود برای مردم کار میکند اما اگر منبع تغذیه آنها منبع مشکوکی باشد، مسلم است که برای همان منابع مشکوک کار میکنند. آخذ های محلی و سنتی دارای درآمد مشخص و مستقلی بودند، بناءً نقش شان هم از نظر اجتماعی مثبت بودند و هم از نظر اقتصادی سر بار و تقاله خوار نبودند.

از نظر جامعه شناسی وقتی استقلال یک فرد مورد بررسی قرار می گیرد، ابتداء به پایگاه مادی او توجه می شود تا دیده شود که فرد مورد نظر از کدام پایگاه و جایگاه مالی بر خاسته و برای چه کسانی خدمت میکند. آخذ های سنتی که خود شان دارای استقلال مالی بودند هم کار میکردند و هم با درس دادن بچه های مردم حق الزحمه میگرفتند. بناءً منافع شان با منافع مردم گره خورده بود.

درین میان آخذ های صادراتی (منظور از صادراتی این است که آنها در کارگاه های ولایت فقیه [و صوبه سرحد] بسته بندی شده به خارج صادر میگردد) که از ایران، نجف، مصر و پاکستان و غیره به کشور وارد میگرددند فاقد در آمد مشخص در منطقه هستند. آنها که با پشتوانه پول و امکانات تمویل دهنده مجهز هستند، مسلم است که برای کسی خدمت میکنند که از آنها تمویل و تجهیز میگردد.

طبق آمار گیری «فدراسیون دانشجویان هزاره» (ایچ ایس ایف) که در سال ۱۹۹۷ در شهر کویت بیرون داد، در آن سالها بیش از ۲۵ هزار آخذ هزاره در حوزه های قم، مشهد، نجف و غیره مشغول تحصیل بودند. اگر حد اقل میزان رشد این آما را سالانه پنج هزار نفر مقایسه کنیم، در طول این چهارده سال تعداد آخذ های هزاره چه در حوزه ها و چه خارج از آنجا به بیش از هفتاد هزار نفر میرسد. همین تخمین را اگر در سطح کل کشور در نظر بگیریم، هم اکنون افغانستان بیش از ۵۰۰ هزار نفر آخذ و ملا و مولوی دارد.

حال فکر کنیم که موجودیت بیش از ۵۰۰ هزار آخذ و ملا و مولوی چه بلائی بر سر مردم خواهد آورد. اگر یک جمعیت بی کار ۵۰۰ هزار نفری در جامعه وجود داشته باشد، که وجود دارد چندان تفاوتی ندارد اما این جمعیت آخذ برای شان شغل ایجاد می نمایند. آنها هم از طریق معاملات سیاسی و مزدوری به امپریالیستها و هم از طریق دامن زدن به تضاد مذهبی مردم و دعوا ها و مرافعه و تضاد های جامعه دست به ایجاد اشتغال میزنند. طبق یک آمار ی که از حاکمیت آخذ های جاغوری به دست آمده است، در طول جنگ های داخلی میان گروه های ولایت فقیه که آخذ ها مستقیماً فتوا صادر کرده اند، بیش از سه هزار و دو صد نفر کشته شده اند. آمار همین جنگ های که آخذ ها فتوا دهنده آن بوده اند، در دایکندی به ۷۰ هزار نفر میرسد.

آخذ های صادراتی که فاقد کار و در آمد اقتصادی هستند، از روش های متفاوتی در ایجاد اشتغال سازی برای خود شان استفاده میکنند. آنها از طریق نفاق افکنی، دامن زدن به تضاد های فردی، اجتماعی و طایفه ئی و مذهبی میان پیروان مذاهب گونه گون، کشف زیارت ها و ترویج خرافات، روضه و دعا خوانی میان مردم به منظور رفع حاجات، تعویذ نویسی و دیو بندی، دایر کردن محافل غم و مصیبت و تدویر دعا هائی از قبیل دعای توسل و کمیل و پرهزینه کردن محافل مرگ و میر و سر هم بندی نمودن ده ها جهل، خرافه و اوهام و موهومات روز گار میگذرانند.

آنها نه تنها دین و مذهب را ازین طریق بد معرفی می نمایند، بلکه ماهیت دین و مذهب را نیز قلب و تحریف نموده اند. قسمیکه رویهمرفته سالها هزاران حدیث و نقل قول های پیامبران و امامان و امام زاده ها را بناءً به منافع و مصالح خصوصی و قشری شان صادر و جعل می نمایند. قسمیکه تنها میزان حدیث های پیامبر به با لاتر از هفت ملیون حدیث رسیده است. منسوب کردن احادیث به ائمه که هیچ حدی ندارد.

آخذند ها در عین حالیکه در کار و فعالیت اقتصادی سهم نمیگیرند، اما از روش های مختلفی برای تقدس شخصیت سازی آخذندیم استفاده می نمایند. آنها خود شان را عالمان، یعنی تیکه داران دین و مذهب معرفی می نمایند و معتقدند که تنها آنها قادر هستند از علم دینی سر در بیاورند. به این ترتیب خود شان را کسانی معرفی میکنند که همیشه کتاب خدا را در دست دارند و اعمال و کردار آنها بناء به مصالح دین و رضایت خدا، پیامبر و ائمه صورت می گیرند.

اگر سیر تقدس شخصیت آخذندیم را تنها در طول سی سال اخیر به بررسی بگیریم، یقیناً هیچ قشر و گروهی را در تاریخ جامعه بشری نمیتوان یافت که تا این حد به کیش شخصیت افراطی گری رو آورده باشد. آنها در امر تقدس کیش شخصیت سازی حتی کوشیدند مردم را متقاعد کنند که روحانیون مقامات بالا، با امام زمان در تماس هستند و از او در باره امورات جامعه راهنمایی می گیرند. به همین دلیل دیدن تصویر خمینی در کره ماه را هیچ آخذند شیعه انکار نکرده است.

آنها از طریق تقدس گرایی خویش از جامعه می خواهند که نسبت به آنها احترام خاصی قایل شوند، به همین دلیل دست آخذند ها را باید ببوسد و با آنها با یک نزاکت خاصی باید برخورد شود.

یکی از دوستان ما که پارسال سفری به پاکستان داشت میگوید که در مجلسی نشسته بود که بعد چند لحظه صدای صلوات بلند می شنود. به اطرفش نگاه میکند می بیند که آخذند عبا و قبا دار از جایش بلند شده می خواهد به دست شویی برود و حضار برای حرکت آخذند از جایش صلوات فرستاده است!

او می گوید وقتی آخذند مذکور از مستراح برگشت نیز پیروان او صلوات فرستادند. به این ترتیب آخذند ها می خواهند تمامی اعمال و حرکات شان را در تقدس گرایی نهادینه کند. زیرا میدانند که وقتی آخذند ها در محور تقدس دینی قرار داشته باشند، نقد از اعمال و کردار آنها به «تابو» بدل میگردد. برای همین امر اگر هر آخذند جنایت کاری بمیرد، از جانب همین قشر به صورت با شکوهی تجلیل می شود و برایش یک کار نامه الگو سازی خدمت به مردم می سازد و تبلیغش می کند. مثلاً اگر شیخ آصف محسنی هم بمیرد، در عین حالیکه در دشمنی با مردم افغانستان و از جمله با هزاره ها زبان زد مردم است، از او به عنوان یک روحانی دلسوز نسبت به مردم هزاره و تمامی شیعه ها یاد خواهند کرد و از او یک سمبل مقدس خواهند ساخت.

اگر به روش برخورد آخذند های سنتی نگاه میکردیم، آنها کریکتر یک انسان عادی در جامعه را داشتند. مثل مردم صحبت میکردند، مثل مردم لباس می پوشیدند و مثل مردم هم در فعالیت های مادی سهم می گرفتند. آخذند های صادراتی اولاً با یک کریکتر غیر مردمی ظاهر میگردند. اگر از آنها پرسیده شود که جناب آخذند صاحب کی آمده است، در جواب میگوید: "عل آن" تشریف آوردیم. ضمناً از نظر ظاهری با عبا و قبا و جول و چین مجهز است. به قول دوستی، با خوی گیر و تنگ و پردوم ملبس هستند.

حال سؤال اینجاست که مگر برای آخذند شدن به لباس خاصی نیاز است؟ آیا رهبران مذهبی صدر اسلام مگر از لباس غیر عادی استفاده میکردند؟

خیر. از پیامبر گرفته تا امامان از لباس رایج آن زمان مردم استفاده میکردند. پس تنها این آخذند های فعلی هستند که امتیاز طلبند و این امتیاز طلبی را حتی در طرز لباس پوشیدن نیز برای خود شان قایل هستند. اگر از آنها پرسیده شود که چرا از لباس خاصی استفاده می کنند، توجیه شان این است که چون در دین تخصص دارند باید لباس های دین شناسانه بپوشند!

اگر قرار بر این باشد که هر قشری؛ از رشته یا تخصص شان در جامعه شناسائی شود، پس می باید لباسی نیز برای نشانی شدن آن تخصص شان داشته باشند. انجنیر های ساختمانی، انجنیر های معدن شناسی، پزشکان، اقتصاد دان ها، معلمان، حرفه داران و غیره باید در شکل لباس خاص شان در جامعه نمایان شوند و مردم آنها را به لحاظ شغل شان مورد حرمت قرار دهد. همینطور اقشاری که به لحاظ شغل شان در موقعیت پائین تری قرار دارند، هر یکی بناء به درجه شان شناخته شود. آخذ ها چون به دین تخصص دارند؛ جامعه یک نوع احترامی برایش قایل شود، داکتران و انجنیران رشته های مختلفی چون به نوعی به علم سر و کار دارند، با لباس های نشانی شده خود شان در جامعه علنی و برای شان احترام گذاشته شود. همین قسم چوپانان، هیزم کشان و کلینر ها هم دارای لباس های خاص خود شان باشند و از روی همین لباس های شان موقعیت قشری و طبقاتی شان نیز مشخص شده و به دیده تحقیر نگریسته شود!

اینکه آخذ ها در عرصه های مختلفی از جمله در پوشش لباس نیز برای شان امتیاز می طلبند و معتقدند که آنها در دین تخصص دارند آیا یک امر مطلق است؟ آیا این تنها آخذ ها بوده و هستند که از دین شناخت و آگاهی دارند؟ بدیهی است که چنین نیست. خیلی از شخصیت هایی که در تبلیغات دین اثر گذاشته اند، شخصیت های غیر آخذ نیز بوده اند. مثل شریعتی، سروش و غیره. پس انتخاب کردن لباس خاصی مبنی بر اینکه فلان قشری به فلان رشته ای تخصص دارد غلط است و آخذ ها با این روش میخواهند برای شان کیش شخصیت مقدس بسازند تا از آماج انتقاد مردم لباس دینی را برای شان سپر بسازند.

تقدس گرایی در کیش شخصیت سازی آخذی چیزی است که آنها برای شان درجه و اهمیت قایل هستند. طبق این دیدگاه، آخذ ها باید در تمام شئون زندگی از لباس شان استفاده کنند و در هر مکانی باید این شخصیت سازی جا باز کند و مردم به آنها به عنوان یک قشری برخورد کند که آنها را وصی و نماینده دین و مذهب بدانند. وقتی در جامعه چنین پوشش لباس به هیچ قشری تعلق نمیگیرد، مگر آخذ ها خارج از مناسبات اجتماعی قرار دارند که چنین امتیازی برای خود شان می طلبند؟ بدیهی است که آنها از نقش تفاله خواری و سر بار بودن شان به جامعه آگاه اند و از همین بابت میکوشند این خلاء را پر کنند.

اگر از آنها پرسیده شود که چرا در کار و امر تولید در جامعه نقش ایفاء نمیکنند، استدلال شان این است که آنها مشغول کار هستند. آنها هر فعالیت شان را کار خطاب میکنند و میگویند مشغول کار های معنوی هستند.

اگر نقش یک فرد بی کار را نه تنها در جامعه، بلکه از دورن یک خانواده به بررسی بگیریم، به این نتیجه می رسیم که فرد بیکار حتی در درون خانواده اش نیز مورد نفرت و انزجار قرار میگیرد. شخصیت فرد بی کار در درون خانواده یک شخصیت بی کفایت و سر بار و تفاله خور محسوب میگردد. در جامعه نیز چنین است. مردم آخذ ها را یک قشر بیکار و بی بهره می شناسد و ضرب المثل های فراوانی در باره بی کاری آخذ ها ساخته و بافته اند.

به خاطر همین است که مردم «کار را هنر و جوهر مرد» میدانند. ضرب المثل هایی است که میگویند «از آدم های بی کار خدا بیزار است». همینطور میگوید، «خرکاری دریای هنر است، ترت ترت ملانی نیست». یا اینکه «چهل ملا جمع شدند، نتوانستند یک خر را بار کنند» و ازین قبیل مثل ها و کنایات زیاد به این قشر انگل و مفت خوار جامعه گفته می شود.

به خاطر همین کنایات و تحقیر ها است که آنها با فراگیری به اصطلاح علوم دینی شان سعی می نمایند خود شان را زعیم و پیشوای جامعه مذهبی خطاب کنند و تمامی ارزش های علمی، تاریخی و فرهنگی جامعه را آخذیزه کنند. آنها ذاتاً و خصلتاً مخالف ترقی، رشد و آبادانی جامعه هستند. با هنر موسیقی آنها مخالفند، با تحصیل علم و دانش

ساینس آنها مخالفند، با شعر و ادبیات آنها مخالفند، با سینما و هنر تئاتر آنها مخالفند، با رقص و ساز و سرور آنها مخالفند، با شادی و سرور و خنده آنها مخالفند، با مکتب رفتگی و پیشرفت سطح آگاهی مردم آنها مخالفند و خلاصه با آسایش و سعادت بشری آنها مخالفند.

البته این مخالفت ها را برای حفظ و منزه نگهداشتن دین انجام نمیدهند، بلکه برای منافع قشری و شخصی شان انجام میدهند. آنها میدانند که اگر جامعه از هر لحاظی رشد کند به ضرر آنهاست. زیرا یک هنر مند سینما یا یک معلم از آخذن مسایل مذهبی و غیر مذهبی را نمی پرسد اما یک فرد مذهبی خرد باخته بی سواد نه تنها مسایل مذهبی را از آنها می پرسد، بلکه مسایل اجتماعی را نیز از آخذن ها سوال می کنند.

از نظر عده ای، آخذن های صادراتی نسبت به آخذن های سنتی بهتر هستند. دلیلی که آنها برای این استدلال شان می سازند این است که آخذن های صادراتی مخالف مکتب و سواد آموزی نیستند. البته آخذن های صادراتی به شدت مخالف مکتب و معارف هستند، اینکه آنها مخالفت شان را علنی اعلام نمیدارند، نمیتوانند پیشرفت و رشد جامعه را به سمت علم و دانش بگیرند. برای همین امر نیز مجبور شده اند در حوزه های دروس مذهبی نیز علوم انسانی را تا حدودی راه بدهند و خود شان را از انزوا بیرون کنند. آنها معتقدند که تحصیل در مکتب های دولتی، اگر هم سطح با دروس مذهبی و مدرسه های دینی پیش رفت، ضرر چندانی ندارد اما اگر صرفاً به مکتب های دولتی و دروس علم ساینس تکیه شود، ناقص و در نهایت فاجعه آمیز است!

گرچه آنها قادر نیستند سیر سریع پیشرفت علم و ترقی را بگیرند اما نهایت سعی می نمایند تا در عرصه های مختلف اجتماعی نفوذ و رخنه کنند و از پدیده های اجتماعی سوء استفاده و بهره گیری کنند. آنها به بهانه های مختلفی چه در بدنه دولت و نهاد های سیاسی و حقوقی و چه در مراکز پرورشی و تربیتی، تئوری می بافند و همه چیز را آخذنیزه میکنند؛ از قانون احوال شخصیه گرفته تا قانون آداب خواب و خوردن و حتی مستراح رفتن را. هم اکنون آوازه است که آخذن های ولایت فقیه ایران علوم انسانی را میخواهند از دانشگاه بردارند!

نفوذ و رشد نیروهای بنیاد گرای مذهبی اعم از شیعه و سنی و حاکمیت آنها در ایران و افغانستان سبب شده است که "بمبه" سم پاشی آخذنیزم حتی در میان نهاد های آموزشی و تربیتی نیز رخنه کند و فارغ التحصیلان رشته های مختلف علمی را فرهنگ آخذنیزم تزریق نمایند. قسمی که دیده می شود، خیلی از محصلان و دانش جویان و فارغ التحصیلان رشته های علوم سعی می نمایند خود شان را با تفکر آخذنیزم مجهز کنند و از زبان آنها سخن بگویند. کاری که قبلاً درین مراکز سابقه نداشته است.

مثلاً فارغ التحصیلان رشته های علمی، در ۳۰ سال قبل مشخص میشد که از یک مرکز علمی فارغ التحصیل شده اند، اما حالا به سختی میتوان این تفکیک را در میان مکتب خوانده های ما تشخیص داد. همینطور سی سال قبل قشر تحصیل کرده ها نه به لحاظ عقیدتی و ایدئولوژیک، بلکه به لحاظ قشری گری، مکتب خواندگی شان خصلتاً مخالف تفکر آخذنیزم بودند اما امروز این قشر به عنوان مبلغین آخذنیزم تبدیل شده اند و ادبیات نوشتاری و گفتاری شان را نمیتوان از ادبیات آخذن ها تفکیک کرد.

در هزاره جات آخذن ها حتاً آداب و فرهنگ مکتب و معارف را نیز آخذنیزه کرده اند. قسمیکه شاگردان به جای چکچک، صلوات می فرستند و شروع هر محفل فرهنگی و سخنرانی را با آیه و حدیثی آغاز می کنند. در مراسم عروسی و شب نشینی ها نیز صلوات جای خنده و هیجانات را گرفته است.

به این ترتیب قشری که به لحاظ اجتماعی فاقد کار و در آمد مادی بودند، به بیکاری و تن پروری شان اشتغال ذهنی بخشیدند و این امر سبب شده است که جمعی از نو جوانان ما به خاطر این امتیاز گیری؛ هوای درس های آخندی نمایند و آگاهانه و غیر آگاهانه خود شان سر بار خانواده و جامعه کنند.

گرچه قبلاً فراگیری درس های مذهبی آخندی تا حدودی هزینه داشت و داوطلبین آن به ایران و نجف می رفتند اما به تازگی ولایت فقیه ایران، مدرسه های دینی جدیدی به افغانستان نیز صادر کرده است که از جمله به مدرسه «خاتم النبیین» شیخ آصف محسنی میتوان اشاره کرد که حتی از وزارت تحصیلات عالی افغانستان مجوزی نیز برای آن گرفته است.

از آنجائیکه آخند ها در یک دست کتاب خدا و در دست دیگر خدعه و نیرنگ دارند، معیار های خوب و بد بودن افراد جامعه؛ از کانال آنها عبور می نمایند، خیلی از جوانان آگاه و نیمه آگاه، روشنفکر و نیمه روشنفکر، انسان های دیموکرات و معارف دیده ها به خاطر اینکه مورد حمله و تکفیر آخند ها قرار نگیرند و نقش شخصیتی و اجتماعی شان را در جامعه خدشه دار نکنند، از کنار خیلی از جنایت ها و خیانت های آخند ها با چشم پوشی می گذرند و به خاطر رضای آخند به هر صدای آنها صلوات و تکبیر سر می دهند.

شخصی در دوره رنسانس به یکی از روشنفکران یا خردمندان ایتالیا در رُم پیام آورد که پاپ در محضر عام به بدگوئی او پرداخته و او را تکفیر کرده است، خرد مند مذکور با خوشحالی و ذوق زدگی گفت:

«حال که پاپ علیه من چنین موضعی را گرفته است، فکر میکنم رسالت وجدانی و انسانی ام را تا حدودی انجام داده باشم، زیرا مردم میدانند که پاپ مرا به خاطر منافع شخصی و قشری اش تهدید و تکفیر میکند، نه برای رضایت خدا».

درینجا روی سخنم متوجه کسانی است که فکر میکنند مردم قادر به تشخیص خوب از بد نمی باشد. آنها نمیدانند که مبارزه علیه موهومات آخندیزم؛ نه به معنای آماج قرار دادن دین است و نه اسلام. افشاءگری علیه خرافات و اوهاماتی که آخند ها در صدد خلق آن هستند نه با منافع مردم منافات دارد و نه با منافع اسلام.

حال اگر آخند ها میکوشند همه چیز را از "جولی" آخندیزم بگذرانند به نفع شان هستند. زیرا با اینکار شان در صدد ایجاد اشتغال برای خود شان هستند و بی کاری و انگلی بودن شان را توجیه می نمایند. کسانی که از نظر اجتماعی درین جایگاه قرار ندارند و خود شان صاحب کار و درآمد اقتصادی هستند، چه نیازی است تا با تفکر آخندیزم، خود شان را همنوا سازند؟ آیا مگر مسلمان بودن و مؤمن بودن بستگی به این دارد تا به یک قشر مفت خوار و سر بار جامعه که تنها آخند ها و گداگران هستند باید هم سو و هم نوا بود؟ مگر شناخت دین و مذهب آنقدر سخت و مشکل است که باید بردگی و تقلید از یک جمع مفت خوار را نمائیم؟

آیا مگر عبادت منوط به بردگی فکری از آخند ها است؟ آیا مگر مسلمانانی کسانی که از یک قشر بیکار و مفت خوار مثل آخند ها پیروی نکنند زیر سؤال می رود؟ روشن است که خیر.

تجربه تاریخی نشان داده است که هر دین داری که هر قدر در تقلید فکری از آخند ها پیروی کرده است، در نهایت دین و ایمانش را خدشه دار کرده اند. نیازی نیست به تاریخ نگاه کنیم. این تجربه حتی در نقطه نقطه هزارجات صدق میکنند. توده های با ایمانی که به لحاظ عقیدتی پیروی از فلاں شیخ و آخند میکردند، با گذر زمان مشاهده کردند که عمل آن شیخ و آخند خلاف گفتارش است. به همین لحاظ یا نسبت به دین بد بین شدند و یا راه بردگی فکری را کنار گذاشته با خرد و درایت فکری خودش مشغول استفاده از دین شدند.

به قول حافظ، عمل این واعظان که در خلوت انجام می‌دهند، خلاف آنچه می‌گویند می‌باشد. این تجربه و شناخت مردم ازین واعظان به حدی می‌باشد که حتی بیزاری عده ای از طلبه ها را که به تازگی وارد شبکه آن شده اند نیز برانگیخته اند. یکی از دوستان من در دویی به نام «یاسین مطهری» که سالها در حوزه جامعه امامیه و قم مشغول فراگیری درس های مذهبی بود، میگفت که فساد اخلاقی همجنس بازی در حوزه ها و مدارس دینی بیداد میکنند! تعداد کثیری از طلبه های نو آموز که با هزاران امید و آرزویی که در دل می‌پروراند و فکر میکنند با فراگیری "علم حوزه ئی" میتوانند هم مصدر خدمت به خلق در دنیا و در آخرت شوند، وقتی وارد مدرسه می‌شوند و با گذشت زمان آرزو های شان به سراب تبدیل میگردد. تعدادی از آنها اگر موقعیت زندگی اش ایجاب کند، درس آخندی را رها کرده کارگری را بر درس ها درحوزه ترجیح می‌دهند. تعدادی از آنها که بر اثر تشویق و فشار والدین وارد این معرکه گردیده اند، نمیخواهند آرزو های پدر مادرشان را بر باد دهند و به ناچار در این دام گیر می‌مانند و با پشتوانه درس های خصوصی و زبان انگلیسی خود شان را قناعت می‌دهند.

در نتیجه با گذشت زمان که از نظر وقت هم درینجا سرمایه گذاری کرده اند مجبور می‌شوند تا آخر خط بروند. به یقین میتوان گفت که یک در صد ازین افراد موفق می‌شوند یا درس را ادامه دهند یا اینکه با شارلاتانی خود شان را در موقعیت هائی قرار می‌دهند که بتوانند ازین شغل نان شان را پیدا نمایند. آنهم نانی که از فریب، اغواگری، توطئه، ضلالت و شیادی به دست آید.

با توجه به سرنوشتی که این جماعت پشت سر می‌گذارند، جای بس تأسف است که باز عده ای از نو جوانان ما یا عملاً خود شان را به چنین سرنوشت مزورانه می‌اندازند و یا اینکه نا آگاهانه و دنباله روانه از جایگاه اجتماعی این جماعت دفاع و پشتیبانی می‌نمایند. این جوانان از تجربه مردم نمی‌آموزند که مردم ما اعتقاد به دین و مذهب دارد نه به آخذ ها. اینکه آخذ ها خود شان را وصی، ابرومند و یا دلال پیش خدا معرفی میکنند، دروغ می‌گویند و به قول حافظ تزویر میکنند:

می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب

چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند

آنهائیکه مبلغ بی مزد این جماعت هستند، سعی نمی‌کنند از خرد شان استفاده کنند که معیار خوبی و پاکی انسان، عمل اوست. انسانها را از اعمالی که انجام می‌دهند باید مورد قضاوت قرار داد. خواه انسان عادی باشد یا اینکه انسان های مقدس نما. آخذ ها برای فریب و شیادی شان به مردم یاد داده اند که «به گفتار عالمان دینی عمل کنند نه به کردار آنها». این یک بینش کاملاً غلط است. اگر عالمان دینی واقعاً کتاب خدا را در دست دارند، و از روی هدايات و ارشادات الهی و ائمه پیروئی می‌کنند، باید عمل شان با گفتار شان موافقت کند. در غیر اینصورت گفتار شان مزور و دغل کاری بیش نیست.

جوانان ما باید از دید و بصیرت شان در قبال هر موضوع از جمله در قبال روحانیون استفاده کنند. اگر کسی جنایت کار است باید افشاء شود و نباید جنایت و خیانت شان در پشت قداست مذهبی مخفی شود و به خاطر مدعی بودن شان به اعتقادات مذهبی، با او مدارا شود و از همه بد تر چهره آن شخص به صورت معکوسی در تاریخ نمایانده شود.

یادداشت:

فرصت را غنیمت شمرده ضمن آنکه خدمت همکار نهایت عزیز ما آقای "نظری" دوباره خیر مقدم می گوئیم و خوشحالیم از اینکه با ارسال مطلبی ارزشمند به غیابت محسوس شان خاتمه دادند، نکات چندی را نیز به تأیید از نوشته جناب شان متذکر می گردیم، امید است مورد توجه تمام همکاران و خوانندگان قلم به دست ما قرار گیرد.

۱- بحث ارزشمندی را که در رابطه با نقش زالو وار قشر آخند در پروسه تولید آغاز نموده و با درایت کامل ملای ساده روستا را به عنوان "آخند سنتی" از شیادان وابسته به بیگانگان آزمند و دشمنان تاریخی افغانستان زیر عنوان "آخند صادرشده" تفکیک نموده اند، این ارزش را دارد تا سایر دوستان نیز به منظور تکمیل بیشتر بحث، این مناسبات را در مناطق زیست خویش نیز شکافته بر غنای بحث آقای نظری بیفزایند.

۲- از آن جاییکه همکار گرامی ما نقش "آخند صادرشده" را در سه دهه اخیر مورد مذاقه قرار داده اند، یککاش این امکان برای خودشان ویا همکاران دیگری وجود داشته باشد تا نقش آن قشر را حد اقل از آغاز قرن بیستم و اندکی قبل از آن، به ویژه بعد از دفع تجاوز انگلیس و مقابله علیه نقش "آخند سنتی" که در کنار و حتا پیشاپیش مردم در جریان مبارزه علیه اشغالگران قرار داشتند، نیز با قلم توانای شان به بحث گرفته و با افشای نقش خابنه آنها علیه "دولت مشروطه" و "اصلاحات روبنائی" آن، گوشه ای از تاریخ کشور را روشن نمایند.

۳- تا جاییکه ما اطلاع داریم، در هر دو کشور همسایه یعنی ایران و پاکستان، رو آوردن به شغل آخندی و سرکیسه کردن مردم از آن طریق، یکی از محدود مشاغلی است که در کنار خدمات استخباراتی به اصطلاح "نان شان در روغن" است. بدان معنا که خلاف مجموع پناهندگان افغان که در هر دو کشور با تقیل هزار زحمت شب و روز به دنبال نان سرگردان و از انیت نهاد های امنیتی آنها در عذاب اند، قشریکه به کلاهبرداری آخذانه مراجعه می نمایند، به علاوه آن که در امنیت کامل خود و خانواده شان به سر می برند و کمترین انیتی متوجه آنها نیست، در زمان طلبه گری نیز از امنیت اقتصادی در خور توجهی برخوردار می باشند.

این زمینه باعث گردیده، تا به علاوه کسانیکه واقعاً می خواهند آخند، ملا و یا مولوی گردند، جم غفیری از کسانیکه فرصت طلبانه به قضایا برخورد می نمایند، نیز بدان سمت کشیده شده و در نهایت به مانند کبوتران بال بسته در اختیار نهادهای استخباراتی قرار گیرند.

پیشنهاد ما آن است تا تمام آنهائیکه براین روند ضد ملی اشراف دارند، سکوت شان را شکسته با افشای سیاست های کشور های استخدام کننده و چهره های کثیفی که در خدمت بیگانگان قرار می گیرند، دین و وجیبه ملی شان را در قبال کشور به خون تبیده ما انجام دهند.

با کمال محبت

اداره پورتال AA-AA